



### خلاصه جلسه قبل

بحث ما در مسئله اهدای جنین به لحاظ ملابسات آن بود با قطع نظر از حکم خود انجام این کار یا مقدمات انجام این کار، بعد از اینکه حکم انجام خود این کار گفته شد. حکم این کار به لحاظ مقدمات آن (مانند لمس و نظر) در سالهای گذشته کلیات آن بیان شد. تنها موردی که برای استثنای لمس و نظر برای پزشک معالج قابل تصویر است موارد اضطرار است ما وارد آن بحث نمی شویم. بحث ما منتهی شد به ملابسات مسئله اهدای جنین با قطع نظر از خود کار و مقدمات کار، منظور ما از ملابسات، اشتباه نَسَب یا نفی نَسَب و مانند آن بود. به این مناسبت ادله را بررسی می کردیم ادله ای که درباره نفی نَسَب بود یا اثبات نَسَب غیر مناسب، یا تسبیب به اشتباه نَسَب و اجمال نَسَب بود. اینها احکام متعددی هستند که در نصوص و روایات ما آمده است بلکه شاید برخی از اینها از متون معروف بین مسلمین باشد.

### حکم جعل نطفه در رحم اجنبی به لحاظ برخی ملابسات

به نظر ما پنج طائفه از روایات در مورد عناوینی که نسبت به نَسَب مطرح است وجود دارد:  
طائفه اول: روایاتی که مربوط می شود به اثبات نَسَب غیر واقعی.  
طائفه دوم: اثبات نَسَب در موارد شک.  
طائفه سوم: نفی نَسَب با فرض ثبوت واقعی.  
طائفه چهارم: نفی نَسَب در مورد قیام حجت و در فرض شک  
طائفه پنجم: تسبیب به اجمال و اشتباه نَسَب.  
اجمالاً بیان می کنیم که پنج دسته از روایت وجود دارد. حتی برخی از این عناوین، مستفاد از متن قرآن هستند.

### اول: عدم جواز اثبات نَسَب معلوم العدم

اما تفصیل مطلب اینکه از طائفه ای از روایت و برخی آیات استفاده می شود که اثبات نَسَبی که عدم آن معلوم است مشروع نیست. فرض جایی است که مشخص است این شخص، فرزند این پدر نیست اما آن را به پدر نسبت می دهند (آنچه که نظیر آن در مورد فرزندخواندگی اتفاق می افتد یعنی فرزندخوانده، فرزند ادعایی و مجازی است). مثل اینکه زن، فرزند نامشروعی که از مرد دیگر است را به شوهرش نسبت دهد.  
ممنوعیت اثبات نَسَب در موردی که نَسَب منتفی است، هم از آیات استفاده شد همان طوری که گذشت و هم ممنوعیت آن از روایات متعددی استفاده می شود.

### دلالت روایت مُثَنَّى بر عدم جواز

از جمله آن روایات، روایت مُثَنَّى است این روایت را مرحوم صاحب وسائل در باب چهار از ابواب قصاص النفس آورده است:  
«وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مُثَنَّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: وَجَدَ فِي قَائِمٍ سَيْفٍ



رَسُولُ اللَّهِ ص صَحِيفَةً - أَنْ أَعْتَى النَّاسَ عَلَى اللَّهِ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ - وَ الضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ - وَ مَنْ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ - فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص الْحَدِيثَ .<sup>۱</sup>

روایت می فرماید سرکش ترین و طغیان گرتین مردم بر خداوند کسی است که شخص را بکشد که مستحق قصاص نیست، «الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ» کنایه از این است که کسی را بکشد که مستحق قصاص نیست. مراد از آن این نیست که شخصی غیر قاتل خودش را بکشد؛ چون شخصی که مقتول واقع شده و کشته شده، نمی تواند کسی را بکشد. عبارت «الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ» کأنه به معنای نسبت دادن و اضافه کردن به او به اعتبار استحقاق قصاص از باب اینکه پدر شخص را کشته است. یعنی اضافه به شخص، نه به اعتبار تلبس قتل خود این شخص، بلکه به اعتبار اینکه کسی را کشته است که به سبب آن مستحق قصاص است. روایت می فرماید قتل و کشتن «غَيْرَ قَاتِلِهِ» عدوان و سرکشی بر خداست.

### عدم جواز قتل کافر

مصونیت و محفوظیت اشخاص اهمیت بالایی در اسلام دارد. یکی از ادله ای که دلالت می کند حتی قتل کافر هم جایز نیست، متن همین روایت است. حتی اگر کافر مُعَاهِد و ذمی هم نباشد باز هم قتل او جایز نیست. بله درست است که اگر مسلمانی کافری را بکشد، قصاص ندارد، اما به معنای این نیست که قتل کافر جایز است. این عبارت روایت «الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ - وَ الضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ» مقید به غیر کافر نشده است و نگفته شده که این حکم برای غیر کافر است بلکه شامل کافر هم می شود و قتل و ضرب او جایز نیست.

برخی از آقایان خواسته اند از این روایت «بِالْإِسْلَامِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَزَتِ الْمَنَاقِحُ وَ الْمَوَارِيثُ» استفاده کنند اما ما در جای خود گفتیم که «بِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ» منافات ندارد که به غیر اسلام هم دماء محقون باشد. ما این مطلب را ضمن بحث جهاد ابتدایی تبیین کردیم. این روایت می گوید اگر کسی مسلمان شد، مصونیت دارد اما اینکه غیر مسلمان محقون الدم نباشد، این قضیه مفهوم ندارد. اگر کسی مسلمان شد و شهادتین را گفت به بهانه های دیگر نمی توان او را کشت و این شخص مصونیت پیدا می کند مگر در موارد قتل به حق (قتل قصاص). لذا روایت شامل کافر هم می شود و قتل او به صرف کافر بودنش جایز نخواهد بود.

شاهد ما این قسمت از روایت است «وَ مَنْ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ»، یعنی کسی که خودش را به غیر پدرش نسبت دهد، این شخص کافر است به آنچه بر پیامبر اکرم ص نازل شده است و این کفر است به آنچه در قرآن آمده است «وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ». کسی حق ندارد خودش را به غیر پدرش نسبت دهد ولو اینکه پدرش او را از راه نامشروع تولید کرده باشد لذا کسی که مولود از زناست حق ندارد خودش را به دیگری نسبت دهد و همچنین دیگران هم حق چنین کاری را ندارند.

### سند روایت

<sup>۱</sup> . وسائل الشیعة؛ ج ۲۹، ص: ۲۱.

<sup>۲</sup> . الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲، ص: ۲۵: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَخْبُوطٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ أَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَقُلْتُ فَصِفْهُمَا لِي فَقَالَ - الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص بِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَزَتِ الْمَنَاقِحُ وَ الْمَوَارِيثُ...».

<sup>۳</sup> . احزاب: ۴.



این روایت در کتاب کافی است و مفتی به مرحوم کلینی می باشد و این روایت را تحت «بَابُ آخَرُ مِنْهُ (قتل)» آورده است. باب قتل، به اعتبار فقره اول روایت است «الْقَاتِلُ غَيْرُ قَاتِلِهِ». اگر مرحوم کلینی ذیل روایت را قبول نداشت، آن را ذکر نمی کرد؛ چون با همان فقره مربوط به صدر روایت، خواسته ایشان برآورده می شد اما ایشان روایت را با ذیل آن ذکر کرده است و کأنه مفتی به مرحوم کلینی است و بعید نیست این مطلب را به ایشان نسبت داد؛ چون مرحوم کلینی حجت بین خودش و خدا را ذکر می کند.

سند روایت به این صورت است «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مُثَنَّى»، حسین بن محمد توثیق نجاشی را دارد. در کافی حسین بن محمد نزدیک ۷۰۰ روایت از مُعَلَّى دارد، پس این روایت معتبره محسوب می شود و به چند وجه می توان جناب مُعَلَّى را توثیق کرد: ۱. اکثر ثقه (حسین بن محمد) از ایشان ۲. عدم استدراک و استثنای نجاشی از توثیق حسین بن محمد، یعنی نجاشی در مورد حسین بن محمد نفرمود «ثقه فی نفسه آلا أنه یروی عن الضعفاء و المجاهیل»، لذا به نظر ما این روایت، معتبره محسوب می شود.

### دلالت مرسل تحف العقول بر عدم جواز

در تحف العقول اینچنین آمده است که پیامبر اکرم ص در خطبه حجة الوداع می فرمایند: «...أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ وَارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَا تَجُوزُ لِرَافِثٍ وَصِيَّةٌ فِي أَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَ مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ».

این خطبه حجة الوداع حضرت ص، از خطبه های معروف است و به گمانم مضمون آن در منابع اهل سنت هم آمده است؛ چونکه حضرت ص در ملاء عام این خطبه را ایراد فرمودند و اثبات اعتبار آن، مؤنه زیادی ندارد. در این خطبه حضرت ص، عمومات و اطلاقات و قواعدی از شریعت بیان می کنند. مضمون این فقره «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَ مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» ادعای ما را اثبات می کند. لعنت با این لسان، ظهور در حرمت دارد و قرینه ای برای رفع ید از این ظهور و حمل بر کراهت وجود ندارد.

۱. رجال النجاشی؛ ص ۶۶: «الحسين بن محمد بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي، أبو عبد الله ثقة. له كتاب النوادر».

۲. این مطلب را یکی از شاگردان استاد نقل کردند. خود استاد نسبت به توثیق این دو نفر حضور ذهن نداشتند.

۳. تحف العقول؛ النص؛ ص ۳۴.

در امالی خطبه به این صورت آمده است: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيُّ الْمَرْاغِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ ضَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ الْخَضْرَمِيُّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بِغَدِيرِ حُمٍّ يَقُولُ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَجُلُ لِي وَ لَا لِأَهْلِ بَيْتِي، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ، الْوَلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، وَ لَيْسَ لِرَافِثٍ وَ وصِيَّةٌ، أَلَا وَ قَدْ سَمِعْتُمْ مِنِّي وَ رَأَيْتُمُونِي، أَلَا مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَنَبَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ عَلَى الْخَوْضِ، وَ مَكَائِرُ بِكُمْ الْأَمَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَا تُسَوِّدُوا وَجْهِي، أَلَا لَأَسْتَنْقِذَنَّ رَجُلًا مِنَ النَّارِ، وَ لَيْسَتْ تَقْدَرَنَّ مِنْ يَدِي أَقْوَامٌ، إِنَّ اللَّهَ مُؤَلَّيٌّ، وَ أَنَا مُؤَلَّى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْؤَمِنَةٍ، أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مُؤَلَّةً فَهَذَا عَلَيَّ مُؤَلَّةٌ»، الأمالي (للطوسي)؛ النص؛ ص ۲۲۷.



### تمسک به اطلاقات ادله حرمت کذب برای عدم جواز

آنچه گفته شد طائفه اولی از روایات بود که مربوط اثبات نَسَبی است که آن نَسَب واقعیت ندارد. ما گفتیم که بعید نیست به اطلاقات ادله حرمت کذب هم استناد کرد؛ چون که اثبات نَسَب غیر واقعی، یک نوع دروغ است و اطلاقات ادله حرمت کذب شامل آن می شود.

### دوم: عدم جواز نفی نَسَب واقعی

طایفه دوم روایات درباره نفی نَسَب واقعی است یعنی یک نَسَب واقعی و مفروض، نفی شود. اثبات نَسَب یک شخص برای غیر پدرش یک گناه است و نفی نَسَب او از پدرش یک گناه دیگر است. ممکن است مثلاً شخصی اثبات نسب برای زید نکند اما نَسَب واقعی او را نفی کند.

### دلالت ادله حرمت کذب و حرمت قذف بر عدم جواز

همان طوری که اثبات نَسَب غیر واقعی کذب است همچنین نفی نسب واقعی هم مصداق کذب است و لذا اطلاقات ادله حرمت کذب، شامل آن می شود.  
ادله ای که دالّ بر میزان نَسَب است (یعنی میزان نَسَب چه چیز است؟)، از جمله ادله ای که دلالت بر حرمت قذف می کند، می توان به این ادله هم تمسک کرد. یعنی ما در این مجال، عده ای از این روایات را می توانیم ذکر کنیم.  
قذف فقط به این اعتبار نیست که طرف را اسناد به زنا دهند، اگر کسی را به پدرش نسبت ندهند، به معنای این است که مادر این شخص، این بچه را از طریق نامشروع آورده است و لذا یکی از وجوه قذف، همین محسوب می شود یعنی شخصی را از پدرش نفی کنند لذا ادله حرمت قذف شامل نفی نَسَب واقعی می شود. علاوه بر این که قذف، موجب حدّ می شود، حرام هم هست.  
جدای از ادله حرمت کذب و حرمت قذف، عده ای از روایات بر عدم جواز نفی نَسَب واقعی دلالت دارند که برخی از آنها را بیان می کنیم:

### دلالت روایت فضیل بن سعدان بر عدم جواز

از جمله این روایات، روایت فضیل بن سعدان است متن روایت به این صورت است:  
«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ سَعْدَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَتْ فِي ذُوَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ع - صَحِيفَةً مَكْتُوبَةً فِيهَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ أَوْ أَخَذَتْ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدَّثًا وَكَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ الْإِنْتِفَاءُ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ»<sup>۱</sup>  
مرا از «أَخَذَتْ حَدَثًا» کنایه است از بغی و عدوان بر حاکمیت عادلّه، یا به تعبیر دیگر، شورش و طغیان بر حکومت عادلّه،

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۹؛ ص ۲۲.



یعنی حالت انقلاب کردن بر حکومت عادلانه و «آوَى مُخْذِئاً» یعنی کسی که اینها را پناه دهد. شاهد ما این قسمت از روایت است «وَوَ كُفْرُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ الْإِنْتِفَاءُ مِنْ نَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ». در روایت مُثَنَّى تعبیر این بوده که «وَوَ مَنِ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ»، این روایت شق دیگر آن را می گوید یعنی کسی بگوید این شخص بچه این پدر نیست یا من بچه این پدر نیستم. مضمون روایت مُثَنَّى و طایفه قبل این بود که شخص بگوید من بچه غیر این پدر هستم اما گاهی شخص می گوید من بچه این پدر نیستم در حالی که واقعا بچه این پدر است.

### موارد نفی نَسَب

ما در جلسه قبل گفتیم که گاهی نفی نَسَب می کنند مثلاً می گویند این برادر ما نیست، این مورد گاهی در مورد برادر ناتنی اتفاق می افتد و افراد نادان برادر ناتنی را از خودشان نفی می کنند. نفی نَسَب فقط مخصوص این نیست که بگوید من بچه این پدر نیستم بلکه شامل نفی برادر هم می شود. یا اینکه بگوید این شخص دایی من نیست، این شخص عموی من نیست، این شخص پسر عموی من نیست، نفی نَسَب شامل همه این موارد می شود. مثلاً یک شخص به یک موقعیت اجتماعی بالا رسیده و کسر شأن اوست که بگوید فلانی مثلاً پسر عموی من است یا فلانی پدر من است، یا در یک مجلسی هستند و امتناع دارد بگوید این پدر من است، می گوید این شخص پدر من نیست (مثلاً می گوید این شخص کارگر ماست در حالی که پدر اوست)، نفی نَسَب شامل همه این موارد می شود و لذا جایز نخواهد بود. در جلسه قبل گفتیم که «وَوَ إِنْ دَقَّ» به معنای «وَوَ إِنْ بَعْدَ» است یعنی مثلاً یک نسب دور را نفی کند مانند نوه عمه یا نوه عمو.

### دلالت صحیحہ ابی بصیر بر عدم جواز

روایت دیگری که دلالت بر عدم جواز نفی نَسَب می کند صحیحہ ابی بصیر است، متن روایت به این صورت است: «وَوَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَفَرَ بِاللّٰهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ»<sup>۲</sup>

مرحوم صاحب وسائل این روایت را در ابواب حد مرتد آورده است. اما به ذهن هیچ کس خطور نمی کند که این روایت مربوط به ارتداد باشد. مراد از کفر در اینجا، معنای ارتداد نیست بلکه نهایتاً این است که این شخص گناه بزرگی انجام داده است. این کفر، کفر عقیده نیست که موجب احکام کفر شود. صاحب وسائل روایت را تحت عنوان این باب هم آورده است: «بَابُ تَحْرِيمِ الْإِنْتِفَاءِ مِنَ النَّسَبِ الثَّابِتِ»، ایشان عنوان فقهی به این روایت داده است.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۷۱؛ ص ۱۳۸: «وَوَ إِنْ دَقَّ أَيُّ بَعْدَ».

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۸؛ ص ۳۵۵.

۳. عنوان باب وسائل به این صورت است: «بَابُ جُمْلَةٍ مِمَّا يَثْبُتُ بِهِ الْكُفْرُ وَ الْإِزْدَادُ».

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱؛ ص ۵۰۶.



### دلالت روایت ابن ابی عمیر و ابن فضال بر عدم جواز

روایت دیگری که دلالت بر عدم جواز نفی بسبب واقعی می کند این روایت است: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَابْنِ فَضَالٍ عَنْ رَجَالٍ شَتَّى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّهُمَا قَالَا كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مَنْ انْتَفَى مِنْ حَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ»<sup>۱</sup>

تعبیر «عَنْ رَجَالٍ شَتَّى» ارسال محسوب نمی شود بلکه تظافر خواهد بود.

#### تفاوت حَسَب با نَسَب

در این روایت به جای «نَسَب»، تعبیر «حَسَب» آمده است. قبلا این به نظر ما می رسید که این سهو است و باید نَسَب باشد. اما اگر هم حسب باشد محذوری ندارد و مراد از حسب در اینجا همان نَسَب است. هر چند کلمه «حسب» معنای دیگری دارد اما مضمون آن با «نَسَب» متحد است به قرینه «وَإِنْ دَقَّ»؛ چون «حسب» در لغت به معنای کرم و شرافت و اموری است که به آنها بزرگ فروشی و جلوه نمایی می کنند یعنی انتساب یک شخص به یکسری کرامات، یکی از وجوه کرامت حسب و حسب دار بودن شخص این است که نَسَب بالایی داشته باشد.

حسب، به نَسَب اختصاصی ندارد بلکه عبارت است از مکارم شخص، مثلا به اعتبار اسلاف او. مثلا من نوه فلان انسان برجسته و صاحب کرامت هستم. اما نَسَب، فقط مربوط به فرزند بودن است. حسب اعم از نَسَب است گاهی هم حسب است و هم نَسَب، مانند سید و از اولاد پیغمبر ص بودن، اما گاهی فقط حسب است و نَسَب نیست مانند اینکه جد این شخص انسان محترمی بوده اما اینطور نبوده که مثلا از یک ریشه عالی و یک عشیره مشهور (مثلا از قریش) باشد. بنابراین حسب می تواند شامل نَسَب هم باشد یعنی مکارم شخص، گاهی نَسَب انسان، منشأ آن است.

اما در این روایت به قرینه «وَإِنْ دَقَّ»، مراد از حسب، همان نَسَب است. در عرف هم گاهی می گویند فلانی نَسَب و حسبی ندارد و ایندو را به یک معنا به کار می برند. اما حقیقتا معنای حسب فقط مختص نَسَب نیست و شامل مکارم شخص می شود ولو بر اساس غیر حیث نسبت او.

به نظر ما از این روایات به خوبی بر می آید که انتفاع از نَسَب ثابت هم یکی از امور محذوره و ممنوعه در شریعت است یعنی فرزندی که از اهدای جنین متولد شده، اگر بگوید من فرزند آن صاحب اسپرم نیستم، یا پدر و مادر ادعایی این فرزند بگویند این بچه فرزند پدر اصلی نیست و نَسَب او را نفی کنند، این یک کار محذور و ممنوع است. تا به حال دو طائفه از روایات گفته شد و سه طائفه دیگر باقی می ماند.

والحمد لله رب العالمین

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱؛ ص ۵۰۷.